

نگاهی به کتاب

سیر تحول منطق عربی یا دوره اسلامی^۱ از نیکولاس رشر

جواد ابراهیمی

اشاره:

این کتاب، دومین اثر نیکولاس رشر در تاریخ منطق دوره اسلامی است که در سال ۱۹۶۴م به چاپ رسانده است. ۲۶۲ صفحه دارد و حاوی دو بخش کاملاً مجزا است. بخش نخست که ۸۲ صفحه را به خود اختصاص داده است، به بحثی دنباله‌دار در خصوص دوره‌های مختلف منطق دوره اسلامی می‌پردازد و مطالب مختلف هر دوره را مجزا مطرح می‌نماید. مبحث مذکور بحثی تاریخی از منطق این دوره را ارائه می‌کند و کمتر به مسائل منطقی معطوف است.

دوره‌هایی که رشر منطق دوره اسلامی را به آن‌ها تقسیم می‌نماید در ذیل آن‌ها به بحث می‌پردازد به ترتیب عبارتند از: قرن اول منطق دوره اسلامی، اولین شکوفایی منطق این دوره، قرن ابن‌سینا، قرن ابن‌رشد، تنازع مکاتب، دوره وفاق و عصر معلمان.

اما بخش دوم کتاب که عمده صفحات آن را به خود اختصاص داده است، در واقع، فهرست کاملی از منطق‌دانان عربی و یا آنان که در سنت منطقی عربی نقش داشته‌اند را ارائه می‌نماید. این فهرست با زندگی‌نامه مختصر و گاه مفصلی از هر یک از این منطق‌دانان همراه است. این بخش در نوع خود بی‌نظیر است و می‌توان اسامی منطق‌دانانی را در آن یافت که بعضاً گمنام‌اند.

درون‌مایه کتاب

کتاب با پیشگفتاری از سوی مؤلف آغاز می‌گردد که در آن به حمایت‌های مالی در جهت تحقیق در منطق دوره اسلامی اشاره شده است و این نکته که نتیجه اصلی این تحقیق، کتاب حاضر است. همچنین به نقایص احتمالی کار اشاره شده است. باید توجه داشت که همانند هر کار ابتدایی در هر زمینه، این اثر نیز عاری از نقصان نیست و مخاطب باید توجه داشته باشد که رشر از پیشگامان این‌گونه مطالعات است. او خود خطاب به تاریخ‌شناسان منطق دوره اسلامی در آینده می‌گوید: «هنگامی که با نواقص این اثر مواجه شدید، به یاد آورید که علی‌رغم تمامی آن‌ها، این کتاب راه را برای شما هموار نموده است». وی در دنباله به تقدیر از اشخاص حقیقی و حقوقی می‌پردازد. پس از پیشگفتار، مقدمه‌ای را آغاز می‌نماید که در آن به لزوم پرداختن به تاریخ منطق اشاره می‌نماید و حق نیز با اوست. سیطره فلسفه بر اذهان به حدی اوج گرفته است که کمتر کسی به مباحث منطقی روی آورده و می‌آورد. رشر این نکته را به خوبی در ناحیه تاریخ منطق دوره اسلامی تشخیص داده است، اما آن چه باید به آن افزوده گردد این است که حتی در خصوص مسائل منطقی نیز قصه مشترکی را باید روایت نمود. البته باید توجه داشت که مخاطب سخن رشر، شرق‌شناسان هستند. او می‌گوید مطالعات در خصوص طب، نجوم، ریاضیات و فلسفه عربی به مقداری که ما را با آن حوزه‌ها آشنا کند، صورت گرفته است، اما در حوزه منطق کسی چندان وارد نشده است و این قلمرو به صورت بکر باقی مانده است.

جای انتقادی خودمانی وجود دارد و آن این که با اندکی بررسی مطالبی که به انگلیسی نگاشته می‌شود، می‌توان به راحتی دریافت که حتی عمده‌ترین بخش از فلسفه ما که نماینده آن فلسفه صدراست، به خوبی در حد بین‌المللی و برای شرق‌شناسان شناخته شده نیست. فلسفه صدرا که هرگز برای یک فرد از اهالی مشرق‌زمین قابل چشم‌پوشی نیست، در مطالعات شرق‌شناسان از قلم افتاده است. آیا نباید میراث فلسفی خود را خودمان بشناسیم. به هر حال به زعم رشر تنها منطق دوره اسلامی است که همچنان حوزه‌ای ناشناخته را به خود اختصاص داده است. پس از پیشگفتار و مقدمه‌ای یک صفحه‌ای به بخش اول کتاب می‌رسیم که همان طور که قبلاً گفتیم ۶ فصل دارد. رشر در فصل نخست از این بخش با عنوان «قرن اول منطق دوره اسلامی» پس از بیان مقدمه‌ای، در ۴ محور سخن می‌گوید: واسطه‌های مسیحی سربانی در انتقال منطق یونان به عرب‌ها، حمایت‌های دولتی از مطالعات منطقی در عصر عباسی، آثار عربی در منطق پیش از قرن ۳/۹م، دستاوردهای اولین قرن منطق دوره اسلامی. او در این فصل، در صدد است تا نحوه انتقال منطق یونان به محیطی عرب‌زبان را روایت نماید و همچنین آغاز مطالعات منطقی در میان عرب‌ها از قرن ۲/۸م تا زمان مرگ شاگردان و همکاران دانشمند بزرگ، حنین بن اسحاق، در حدود ۳/۹م که بیش‌ترین نقش در انتقال را ایفا نمود.

وی در مقدمه، مدعی است که منطق دوره اسلامی ربطی به فلسفه مشرق‌زمین نداشته، همانند فلسفه و علوم

اولین نسل از نویسندگان عربی در منطق و فلسفه یعنی کندی و فارابی همگی تحت تأثیر مکتب سربانی بودند.



عربی، کاملاً غربی است، زیرا کاملاً در سنت یونانی متقدم رشد یافته است و بیان منطق این قرن در واقع روایت همان منطق یونان است و تلیس آن به جامعی عربی. جالب توجه این که رشر این ادعا را در مقدمه اولین فصل از کتاب نخست خود یعنی «مطالعاتی در تاریخ منطق دوره اسلامی» نیز بیان می‌کند و همچنین در مقاله خود در دایرة المعارف فلسفی. انتقاداتی به این سخن وارد است که می‌توان برخی را در کتاب محمد مهران که ترجمه‌ای از این کتاب است، ذیل همین مطلب، یافت. گرایشات بسیاری از شرق‌شناسان در مطالعات‌شان از کسی پنهان نیست. پس از وفات پیامبر، از اولین نواحی در دسترس عرب‌ها، مسیحیان سریانی زبان سوریه عراق بودند که فرقه‌های مختلفی از مسیحیت را تشکیل می‌دادند که از سوی فرقه‌های غربی‌تر مسیحیت، به دلیل گرایشات به دلیل عقایدشان مورد سرزنش بودند. اینان وارث آموزه‌های یونانی اسکندریه بودند و با ظهور اسلام و تحت حمایت آن به بقای خود، به عنوان نواحی خود مختار، ادامه دادند.

شارحان سریانی منطق ارسطو، در نهایت، به تقسیمی ۹ بخشی از آثار منطقی ارسطو دست یافتند که عبارت بود از: مقدمه، مقولات، عبارات، تحلیلات اولی، تحلیلات ثانی، جدل، سفسطه، خطابه، شعر. چنین گمان می‌شد که

هر یک از این آثار، باید تحت شاخه‌ای خاص از منطق مورد بحث قرار گیرد و همین تقسیم به عرب‌ها نیز منتقل شد. این ارگانون ارسطویی را «نه کتاب» یا «هشت کتاب» می‌خواندند، زیرا گاه شعر و گاه مقدمه را محسوب نمی‌کردند.

در روند آموزشی منطق ارسطو در این دوران، بر ۴ کتاب نخست بیش‌تر تأکید می‌شد و این امری اتفاقی نبود. دلیل این تأکید در ظن دینی‌ای بود که به تحلیلات اولی رواج داشت. چنین گمان می‌رفت که از این بخش به بعد حاوی چیزی است که با دین مسیحیت در تعارض است. این نگرش توسط سریانیان به عرب‌ها نیز منتقل گشت. اولین نسل از نویسندگان عربی در منطق و فلسفه یعنی کندی و فارابی همگی تحت تأثیر مکتب سریانی بودند.

یکی از عوامل مؤثر در انتقال منطق به عرب‌ها، پیوند نزدیک آن با پزشکی بود. در دوران خلافت اموی، علوم بیگانه توفیق کمتری به دست آوردند، اما با روی کار آمدن عباسیان جریان امور در این خصوص دگرگون شد. دومین خلیفه عباسی یعنی منصور، علاقه فراوانی به نجوم داشت و از مطالعات یونانی در این خصوص حمایت می‌کرد. وی در دهه اخیر خلافت خود به پزشکی نیز علاقه‌مند شد. خلیفه چهارم عباسی یعنی هارون الرشید نیز همین روند را دنبال نمود. این امر به دلیل پیوند نزدیک منطق و پزشکی، در انتقال منطق بسیار نقش داشت. هفتمین خلیفه عباسی یعنی مأمون علاقه زیادی به آموزه‌های یونانی، به خصوص فلسفه یونان داشت. این علاقه در حدی بود که روایت شده که وی به اندازه‌ی وزن هر کتابی که حنین بن اسحاق از یونانی ترجمه می‌نمود به وی طلا می‌داد. او بیت الحکمه را بنا نمود که در آن به ترجمه آثار فلسفی یونان پرداخته می‌شد.

اولین آشنایی عرب‌ها با منطق یونان در حدود سال ۲۰۵-۱۹۴ق/۸۲۰-۸۱۰م با ترجمه اولین کتاب‌های ارگانون، صورت پذیرفت. در این جریان مجموعه‌ای از شروح

نگاشته شده بر این کتاب‌ها (چهار کتاب) نیز به عربی ترجمه شد. این ترجمه‌ها احتمالاً کار محمد بن عبدالله بن مقفع، فرزند گمنام عبد الله بن مقفع مشهور، مترجم کلیله دمنه بود. این ترجمه‌ها توفیق چندانی در جذب اذهان به سمت مطالعات منطقی به دست نیاورد و احتمالاً علت بقای آن‌ها به مدت یک قرن این بود که اسم پرآوازه‌ی ابن مقفع را یدک می‌کشیدند.

ترجمه‌هایی که از ارگانون تا زمان حنین بن اسحاق و پیروانش انجام شده بود و مترجمان آن‌ها عبارتند از: مقدمه (ایساغوجی) توسط ابن قاسم رقی، مقولات (مترجم: نامعلوم)، عبارات (مترجم: نامعلوم)، تحلیلات اولی توسط یحیی بن بطریق و تئودور^۲، جدل توسط تیموثیوس^۳، سفسطه توسط ابن ناعمه، خطابه (مترجم: نامعلوم). کتاب‌های ترجمه شده از ارگانون ارسطو، توسط حنین بن اسحاق و پیروانش، مجدداً مورد ویرایش قرار گرفتند و کتاب‌های دیگر ارگانون، به جز تحلیلات ثانی و شعر، نیز ترجمه شدند.

منطق‌دانان عربی قرن ۳-۹ق/۸-۹م عبارتند از: تیموثیوس، محمد بن مقفع، یحیی (یوحنا) بن بطریق، برمکی، ابن قاسم رقی، ابن ناعمه، تئودور (تذاری)، یوحنا بن ماسویه، حبیب بن بحرین، کندی، حنین بن اسحاق، محمد بن



رشر

موسی، قسطی بن لوقا، حبیش بن حسن، ثابت بن قره، سرخسی، یعقوبی، ابو یحیی مروزی، اسحاق بن حنین، عیسی بن یحیی، قویری، ابو عثمان دمشقی، ابن حیلان، ابن زهرون، رازی.

رشر در انتهای این فصل، دستاوردهای این دوره را چنین قلمداد می‌نماید: ترجمه چهار کتاب اول از گائون به همراه جدل، خطابه و سفسطه از سریانی به عربی که عمدتاً در اصطلاح‌پردازی دچار نقصان بودند و گاه واژه یونانی با همان تلفظ یونانی در آن‌ها به چشم می‌خورد، ترجمه مجدد رسائل منطقی از گائون توسط حنین بن اسحاق و پسرش اسحاق و کسانی که تحت نظر وی تعلیم دیده بودند، ترجمه شروح منطقی فراوانی از سریانی و یونانی به عربی توسط حنین و یارانش، پیدایش اولین مطالعات و خلاصه‌نگاری‌های مستقل در منطق توسط کندی به زبان عربی. کار کندی پس از وی توسط شاگردش، سرخسی، و ثابت بن قره که شاگرد حنین بود، ادامه یافت.

به این ترتیب، پس از پایان دوره اول، تمامی از گائون ارسطو به جز تحلیلات ثانی و شعر، به عربی، در دسترس قرار گرفت و بسیاری از شروح و رساله‌های کمک آموزشی در این زمینه نیز ترجمه شدند. منطق توانست در این دوره به عنوان جزئی جدایی‌ناپذیر از سنت طبی در دستور آموزشی قرار گیرد و ریشه بدواند (که اوج آن را می‌توان در آثار رازی جستجو نمود). با این حال، اگر چه زمینه برای مطالعات مستقل منطقی در اسلام فراهم شده بود، اما این امر هنوز جامه تحقق به بر نکرده بود. اولین محقق منطق که شایسته عنوان منطق‌دان است، فارابی است که فعالیت خود را اندکی پس از این دوره، آغاز می‌نماید.

عنوان فصل دوم از بخش نخست، اولین شکوفایی منطق دوره اسلامی است که رشر در این فصل نیز مطالب را تحت عناوین فرعی مطرح می‌نماید. این عناوین فرعی، پس از مقدمه‌ای مختصر، به ترتیب عبارتند از: مکتب بغداد، گسترش مطالعات منطقی در اسلام سده‌ی ۴ق/۱۰م، منطق و سنت دینی، برخی موضوعات جنجالی در منطق دوره اسلامی قرن ۴ق/۹م، دستاوردهای عمده منطق دوره اسلامی در قرن ۴ق/۱۰م، سیر تطورات در دومین دوره منطق دوره اسلامی.

مبحث مذکور نیز همانند تمامی فصول ابتدا با مقدمه‌ای آغاز می‌گردد. در مقدمه به این امر اشاره می‌شود که علی‌رغم دوره نخست که بارزترین مشخصه آن ترجمه و هضم مطالب بود، در این دوره، خلاقیت بیش‌تری را در مطالعات منطقی در اسلام شاهد هستیم. دوره‌ای که آثار واقعاً مستقلی را در منطق به منصف ظهور می‌رساند که البته بر مبنای ارسطویی استوار است. «آثار مستقل» از دید رشر به معنای این است که این آثار صرف ترجمه نیستند، اما همچنان مبتنی بر منطق یونانی‌ای هستند که در اثنای ترجمه‌ها از سریانی به عربی منتقل شدند.

این روند فکری را می‌توان در سراسر کتاب رشر مشاهده نمود. اصولاً از نظر وی مکتبی منطقی در اسلام شکل نگرفت، مگر این که قرائتی دیگر از همان منطق یونان است. وی حتی ابن‌سینا که مخالف سرسخت پیروی کورکورانه از منطق ارسطویی است را در بنیان نهادن مکتبی کاملاً مستقل، بی‌توفیق می‌داند و سعی دارد تا ابداعات او را به نحوی در آثار ارسطو رد یابی نماید.

یکی از مشخصه‌های منطق در این دوره این است که دیگر منطق، تنها به عنوان علمی مقدماتی برای پزشکی یا فلسفه مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد، بلکه به نحو مجزا و به عنوان رشته‌ای مستقل و ابزاری برای اندیشه صحیح، مورد مطالعه واقع می‌شود.

به جز فارابی تمامی اعضای دیگر مکتب بغداد مسیحی هستند و کسانی چون او که عضو این مکتب است اما مسیحی نیست، با یونانی تنها در لباس عربی آشنا نیستند. شروح فارابی در این دوره در واقع امتداد فعالیت‌های مکتب بغداد بود. رؤسای مکتب بغداد تا قرن ۳ به سریانی می‌نگاشتند و به همین زبان تفکر می‌کردند. مسیحیان مشرق زمین در این مکتب کمک کردند تا منطق دوره اسلامی به بالاترین نقطه دستاوردهای خود برسد. پس از زوال مکتب بغداد، مسیحیان مشرق زمین محو شدند، اما نیرویی را بنیان نهادند که مطالعات منطقی در جهانی عرب زبان را پیش برد. با ناپدید شدن آنان دوره ترجمه از یونانی به سریانی نیز به سر آمد. این مکتب مطالب سریانی فراوانی را در دسترس مسلمانان قرار داد. در این عبارات رشر سویگیری‌های گاه و بیگاه او نمایان است.

رشر بی‌اعتمادی به منطق، در قرن ۴ق/۱۰م، در میان مسلمانان را به گونه‌ای فراگیر معرفی می‌کند که دامنگیر مسیحیان عرب‌زبان نیز می‌شود، همان‌هایی که خود باعث پیدایش اغلب منطق‌دانان این قرن شده بودند، در حالی که در جایی دیگر به این امر اذعان کرده بود که در قرن ۳ق/۹م مخالف‌های کلامی سربانیان با تدریس تحلیلات ثانی، همگام با ترجمه‌های سریانی به حوزه اسلام راه یافتند. شاید این بی‌اعتمادی به منطق در دوره دوم، روند رو به رشد همان بی‌اعتمادی دوره اول باشد که از کلام سریانی نشأت گرفت و به مسلمانان منتقل شد، نه این که از ناحیه مسلمانان دامنگیر مسیحیان نیز شده باشد. وی همانطور که منطق مسلمانان را به دلیل نشأت گرفتن از

اگر چه رشر در جایی
می‌گوید زوال مکتب بغداد
به دلیل حملات ابن‌سینا
نبوده، بلکه علت آن قدمت و
کهنسالی آن بوده، اما خود
در جای دیگر اذعان می‌کند
که اعتراضات ابن‌سینا
بر مکتب بغداد، مطالعات
ارسطویی را دچار زوال
کرد. به زعم وی، اگر چه
ابن‌سینا در بیشتر ابداعات
خود مدیون مکتب بغداد
بود، اما این مکتب را به دلیل
پیروزی محض از منطق
ارسطویی، مورد تحقیر
قرار می‌داد.

یونانیان کاملاً یونانی می‌داند، جا دارد این بی‌اعتمادی به منطق را نیز به دلیل نشأت گرفتن از کلام سریانی کاملاً سریانی بداند.

دشمنی عمومی و همچنین گروهی متدینان با منطق، یکی از پدیده‌های این دوره است. از طرفی برخی فرقه‌های کلامی مانند معتزله و اخوان‌الصفا به منطق گرایش داشتند و آن را به نفع کلام به کار بردند. متدینان به منطق به عنوان فنی سیاه و ابزاری شیاطینی می‌نگریستند. حسن نوبختی در قرن سوم رساله‌ای جدلی بر ضد منطق و نجوم نگاشت. حامیان منطق تنفر خود را از مناقشات زبانی متکلمان صراحتاً بیان می‌کردند. اشاعره نیز در مقابله با معتزله از همان ابزار منطق استفاده کردند. در همین دوره است که شاهد مناقشاتی میان منطق و نحو هستیم و در تمایز میان نحو و منطق، منطق «نحو العقل» خوانده شد.

اگر چه در سرتاسر قرن ۴/۹م بغداد مرکز بی‌چون و چرای مطالعات منطقی بود، اما اندک اندک منطق‌دانان در اقصی نقاط اسلام سر برآوردند، از جمله شیراز، غزنه، قاهره و قرطبه. در اواخر این قرن منطق دیگر عربی نبوده بلکه اسلامی شد و در قرن ۵/۱۱م می‌توان منطق‌دانان را علاوه بر بغداد، در اسپانیا، قاهره و ایران نیز یافت. در نهایت و در اثر نفوذ روز افزون ابن‌سینا، ایران به مرکزی بی‌چون و چرا برای مطالعات منطقی در میان عرب‌زبانان تبدیل شد، به طوری که قرن ۷ در منطق دوره اسلامی متعلق به ایران است. در حالی که ایران در قرن ۴/۱۰م تنها نقشی اندک و حاشیه‌ای در مطالعات منطقی داشت.

در همین قرن بود که به منطق به عنوان یک رشته علمی پرداخته شد و متخصصانی پیدا شدند که متعلق به مکتب بغداد بودند و در نتیجه این امر منطق در قرن ۷/۱۳م علمی کاملاً مجزا شد، نه ابزاری در خدمت علوم دیگر و این امر باعث طولانی و مشروح شدن مباحث گردید و اولین کسی که چنین شیوه‌ای را در پیش گرفت امام فخرالدین الخطیب (الرازی) بود که مورد پیروی افضل‌الدین خونجی قرار گرفت. پس قرن ۴/۱۰م را می‌توان اولین قرن شکوفایی مطالعات منطقی در میان عرب‌زبانان نامید. این بود وجه تسمیه این فصل به زعم رشر.

رشر، همچنین، به برخی موضوعات جنجالی در منطق این دوره اشاره می‌کند که عبارتند از: دغدغه تعداد مقولات که اسکندریان را نیز آشفته بود و این که آیا هریک از آنها با هم تباین وجودی دارند یا همگی تحت دو جنس عالی «جوهر» و «عرض» هستند، دیگر این که ماهیت امکان به عنوان جهت چیست؟ این مطلب به دلیل اهمیت دینی آن (مثلاً در مورد جبر و علم باری تعالی) مورد توجه منطق‌دانان این دوره قرار گرفت، تا جایی که یوحنا بن عدی ردیه‌ای بر کسانی نگاشت که این احتمال را رد می‌کنند، نیز رابطه منطق و نحو، همچنین قیاس‌های شرطی که قسمتی از میراث رواقی را در منطق دوره اسلامی به نمایش می‌گذارد و دیگر مسئله کلیات که در منطق اسکندری نیز مطرح بوده است و انتقادات جالینوس بر ارسطو که اعتبار آنها محل بحث است. فارابی ردیه‌ای بر جالینوس نگاشته، در آن نشان داده است که وی الفاظ ارسطو

را از معانی خود خارج کرده است. اما به نظر ما این امر تنها در مورد کتاب‌های منطقی و فلسفی جالینوس صحت دارد و نه در خصوص نوشته‌های طبی او.

با اندکی دقت در طرح این مسائل، به راحتی می‌توان به این نکته پی برد که رشر در صدد است تا برای هر یک از آن‌ها، دغدغه‌هایی مشابه را به عنوان ریشه هر یک در منطق یونان، جستجو نماید. با این که نباید ریشه داشتن مسائل علم لاحق در علم سابق را نفی نمود اما نباید افراط در این زمینه منجر به نفی ابداعات عالمان متأخر گردد. هرگز نمی‌توان تأثیر تلاقی دو فرهنگ مختلف با هر علمی را در جهت پیشرفت و طرح مسائل جدید با آن، نادیده گرفت. برخورد فرهنگ اسلامی با تمامی علمی که از طریق ترجمه وارد این فضای جدید شده بودند نیز از این قاعده مستثنا نیست و بی‌شک منجر به تفکراتی جدید در دایره همان علوم شده است، تفکراتی که برای مبدعان همان علوم در فضای پیشین امکان‌پذیر نمی‌نمود.



ابن‌سینا

رشر دوره سوم از منطق دوره اسلامی را به ابن سینا منتسب نموده است. عنوان این فصل «قرن ابن سینا» است که در ذیل آن عناوینی فرعی چون دوره رکود، سیطره ابن سینا، رابطه منطق و دیگر رشته‌ها، گرایش مهم و جدید در منطق دوره اسلامی قرن ۵ ق/۱۱م، سیر تطورات سومین دوره منطق دوره اسلامی مورد کنکاش قرار می‌گیرد. منطق دانان این دوره عبارت‌اند از: ابن سینا، ابن طیب، بهمنیار، ابن حزم، مبشر، ابن رضوان، ابن بطلان، ابن ولید، دارمی، غزالی. مرگ ابن طیب در سال ۴۳۵ق/۱۰۴۳م مصادف بود با زوال مکتب بغداد. از منطق دانان صاحب اثر در این عصر تنها ابن حزم که در اسپانیای دور بود، از ابن سینا متأثر نشده است. دیگران یا شاگرد او بودند یا دنباله رو او و یا از مخالفان او. تأثیر فراوان بر مطالعات منطقی در اواخر قرن ۵ق/۱۱م و قرن ۶ق/۱۲م را باید در ابن سینا جستجو نمود. به عنوان منطق دان تنها فارابی و ابن رشد قابل مقایسه با ابن سینا هستند. اما این دو نفر آن قدر در نوشته‌های منطقی خود پیرو ارسطو هستند، که شکی را در این مورد باقی نگذاشته‌اند.

اگرچه رشر در جایی می‌گوید زوال مکتب بغداد به دلیل حملات ابن سینا نبود، بلکه علت آن قدمت و کهنسالی آن بود؛ اما خود در جای دیگر اذعان می‌کند که اعتراضات ابن سینا بر مکتب بغداد، مطالعات ارسطویی را دچار زوال کرد. به زعم وی، اگرچه ابن سینا در بیشتر ابداعات خود مدیون مکتب بغداد بود، اما این مکتب را به دلیل پیرویی محض از منطق ارسطویی، مورد تحقیر قرار می‌داد.

اگر چه منطق علمی غیر دینی محسوب می‌شد، اما علمی حقیقی در مقابل علوم غیر حقیقی به شمار می‌آمد و یا شاید از زمانی که جزئی از علوم دینی شد، علمی حقیقی به شمار آمد. ابن غزالی بود که باعث پدید آمدن رابطه‌ای نزدیک بین منطق و مطالعات کلامی شد. دفاع غزالی از منطق بسیار حائز اهمیت است. او این ابزار مشکوک و مورد اتهام را به نفع کلام به کار برد. نمونه‌هایی از پیوند میان منطق و کلام را می‌توان در آثار ابن حزم و ابن ولید نیز یافت. این پیوند روز افزون در جهت بقای مطالعات منطقی در اسلام نقش مهمی را ایفا نمود. در نتیجه این پیوند با آیین مذهبی، مطالعات منطقی در شرف اسلام به حیات خود ادامه دادند.

گرایشی جدید در منطق قرن ۵ ق/۱۱م بوجود آمد. کتاب‌های منطقی، دیگر شروخی بر نوشته‌های ارسطو نبود، بلکه دست‌نوشته‌هایی بودند، کم و بیش مستقل و هنگامی که در قرون ۷ ق/۱۳م و ۸ ق/۱۴م روش شرح نگاری دوباره احیا شد، منطق دانان دیگر به رساله‌های ارسطو بازنگشتند، بلکه بر نوشته‌های ابن سینا و مقلدان وی شرح می‌نوشتند.

دستاوردهای این دوره را باید در نوآوری‌های ابن سینا جستجو نمود. کارهای ابن سینا عبارتند از سورپردازی محمول، بررسی مفصل گزاره‌های فصلی و شرطی از جمله دسته‌بندی آنها با توجه به کمیت و کیفیت، پرداختن به

باید توجه داشت که همانند هر کار ابتدایی در هر زمینه، این اثر نیز عاری از نقصان نیست و مخاطب باید توجه داشته باشد که رشر از پیشگامان این گونه مطالعات است.



گزاره‌های شخصی به روش رواقیان، تحلیلی مفصل از مفهوم وجود و تمایز وجود و ماهیت، پرداختن به تعریف و دسته‌بندی و رابطه میان آنها از جمله مفاهیم ذاتی‌ای که در این امر نقش دارند.

رایحه پیوند منطق با کلام در این دوره است که به مشام می‌رسد و این امر که نمود آن در ابن‌حزم، ابن‌ولید و غزالی است، بیش‌تر حاصل دفاع غزالی از منطق بود. غزالی در این امر با استاد خود، اشعری، سهیم است که برای تحقیقات منطقی ارزش و بها قائل بود. وی اگرچه سرسختانه به حمله علیه فلسفه پرداخت، اما منطق را استتفا نمود و خواندن آن را توصیه و تشویق نمود. پیوند منطق با کلام یکی از عوامل مهم در بقای آن در مطالعات اسلامی بود. ابن‌سینا در این دوره تنها کسی است که شاگردانی را پرورد و روحیه انتقاد را رواج داد و از آنجا که وی پزشک بود، نمادی از ادامه یافتن سنت فلسفی-پزشکی در اسلام سده‌های میانه است. این گفته جالینوس در حق او به خوبی صادق است که یک پزشک خوب باید فیلسوف و بیش از آن یک منطق‌دان خیره باشد.

عنوان فصل چهارم از کتاب قرن ابن‌رشد است. این دوره به قرن‌های ۵ ق/۱۱ و ۱۲ ق/۱۲ م اختصاص دارد. رشر ذیل این عنوان کلی به عناوینی فرعی چون ابن‌رشد و منطق‌دانان اسپانیای دوره‌ی اسلامی، تأثیر روزافزون ابن‌سینا، دستاوردهای اصلی منطق دوره اسلامی قرن ۱۲ ق/۱۲ م، سیر تطورات چهارمین دوره منطق دوره اسلامی، مقبولیت منطق از جانب اسلام می‌پردازد.

اگر چه در قرن ۱۱ ق/۱۱ م، در مطالعات منطقی تا حدی شاهد رکود هستیم، اما در قرن ۱۲ ق/۱۲ م این مطالعات چشمگیرتر شده، منطق‌دانان برجسته‌ای به ظهور می‌رسند که عمدتاً در فارس و اسپانیا هستند. اسپانیای دوره اسلامی نقشی عمده در مطالعات منطقی در این دوره دارد، زیرا تقریباً نیمی از منطق‌دانان عربی این دوره را به خود اختصاص داده است. منطق‌دانان آندلس در سنت منطقی-طبی مکتب بغداد به فعالیت می‌پرداختند، با رعایت تمامی الگوهای این مکتب، آن هم درست زمانی که در شرق اسلام رو به زوال بود.

منطق‌دانان قابل شناسایی اسپانیا عبارت‌اند از: محمد بن عبدون که معرف مکتب فوق‌الذکر در آندلس بود، حمّار، ابن‌بدر، ابن‌بغونیش، ابن‌حزم، دارمی، ابو صلت، ابن‌حسدای، ابن‌باجه، ابن‌زهر، ابن‌رشد، ابن‌میمون، ابن‌بندود، ابن‌طلموس، ابن‌سبعین. ابن‌رشد، بی‌شک، شخصیت اصلی منطق دوره اسلامی در قرن ۱۲ ق/۱۲ م بود.

منطق‌دانان عربی این دوره عبارتند از: ابو صلت، زین‌الدین جرجانی، شهرستانی، ابن‌ملکاء، ابن‌حسدای، ابن‌باجه، عین‌زری، ابن‌صلاح، ابن‌زهر، ساوی، ابن‌هبل، غزنوی (یا مسعودی)، ابن‌رشد، ابن‌میمون، ابن‌بندود، قطاء، فخرالدین رازی، سهروردی.

در اواخر سده ۵ ق/۱۱ م و سراسر قرن ۶ ق/۱۲ م، اسپانیا مرکز اصلی مطالعات منطقی در اسلام بود. ابن‌سبعین آخرین نویسنده قابل شناسایی از آندلس در منطق است. منطق دوره اسلامی در اسپانیا به دلیل عداوت دینی و

همگانی با منطق و فلسفه، به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از آموزه‌های بیگانه، دچار رکود شد. دستاورد اصلی اسپانیای دوره اسلامی در زمینه منطق، زنده نگه داشتن مشی مکتب بغداد در مطالعه منطق ارسطویی تا سده ۷ ق/۱۳ م است. ابن‌رشد راه ابن‌باجه را ادامه داد، کسی که دقیق‌ترین مطالعه بر آثار فارابی از او به جای مانده بود. این که منطق علمی است مقدماتی نه تنها برای فلسفه بلکه برای ریاضیات، طب، فقه و کلام، یکی از موضوعات اصلی مورد بحث ابن‌رشد در کتاب فضل المنطق است که ظاهراً در اسپانیای دوره اسلامی به توفیقی نینجامید و عداوت دینی با منطق منجر به اضمحلال آن شد.

ابن‌سینا در پی مخالفت با روش غربی مکتب بغداد کار خود را در منطق و فلسفه، شرقی نامید. منطق شرقی او اندکی مثلاً با آنچه فارابی می‌گوید، متفاوت است و آن هم نه در ساختار بلکه فقط در مورد تأکید و گرایش به جدا شدن از پیشینه ارسطویی. تقریباً تمامی شخصیت‌های اصلی در منطق از ابن‌سینا پیروی می‌کردند، کسانی چون زین



کندی

الدین جرجانی، ابن ملکا، خود ابن رشد، سهروردی و فخرالدین رازی. نفوذ ابن سینا در پاره‌ای موارد تأثیر منفی داشت و منجر به مخالفت‌هایی با او می‌شد. مخالفت با مکتب شرقی ابن سینا عمدتاً توسط دانشمندان ایرانی دنبال شد و این امر تا حدی تحت تأثیر عرق ملی و گرایشات قومی بود. برای نمونه، سهروردی بر این اساس که آموزه‌های مکتب بغداد از مدرسه جندی شاپور نشأت گرفته است، با ابن سینا به مخالفت بر می‌خیزد و فخر رازی نیز آشکارا تحت چنین تأثیراتی است.

رشر دستاوردهای اصلی این دوره را چنین بر می‌شمرد: ادامه یافتن گرایش به سوی آثار ارسطو و فهم آنها، در کنار آثار عربی در منطق که در تسهیل این روند نقش کلیدی داشتند، آثاری چون شروح فارابی، تلاشی مستمر برای نظم‌دهی مجدد به اصول منطقی و حل و فصل مسائل مطرح در میان شارحان اصلی ارسطو از متأخران، ترقی شأن منطق به عنوان رشته‌ای پرنشاط.

در قرن ۶ ق/ ۱۲م اولین طلیعه‌های مقبولیت منطق توسط متدینان نمودار شد. این در حالی بود که نزاع میان متدینان و فلسفه همچنان برقرار بود. در سال ۵۵۵ ق/ ۱۱۶۰م کتاب‌های یک قاضی که در میان آن‌ها کتاب‌های ابن سینا و اخوان الصفا نیز بود، در بغداد به آتش کشیده شد. بنابر گزارش دانشمندی یهودی، در سال ۵۸۸ ق/ ۱۱۹۲م کتاب‌های طبیبی بغدادی که آوازه علاقه وی به فلسفه و علوم یونانی او را به مظان الحاد کشانده بود، سوزانده شد. در هنگام سوزاندن کتاب‌ها، خطیبی به ایراد سخن پرداخته، تمامی شاگردان فلسفه را لعن می‌کند. گزارشات در خصوص سوزاندن کتاب‌ها فراوان است. کسانی چون فخرالدین رازی، ابن سینا و فارابی، به اتهام اسلام را فدای اصول ارسطویی کردن، در ناامنی به سر می‌بردند.

با جدا شدن منطق از فلسفه، منطق توانست به عنوان ابزاری در خدمت دین در آمده به حیات خود ادامه دهد و از این رهگذر از اتهاماتی که به فلسفه وارد می‌آمد، مصون مانده، دانشی مقدماتی نه تنها برای فلسفه بلکه برای ریاضیات، طب، فقه و کلام محسوب گردد و برای نمونه، غزالی به منطق به عنوان ابزاری برای تفکر می‌نگریست که عاری از هر گونه محتوایی است تا بخواهد برای دین مضر باشد و نه تنها از لحاظ کلامی قابل تحمل است، بلکه علمی ضروری برای کلام نیز محسوب می‌شود.

رشر در فصل پنجم با عنوان «نزاع مکاتب» به موضوعاتی چون زوال منطق در اسپانیا و رواج آن در فارس، زوال شروح ارسطویی، مکاتب شرق و غرب در منطق دوره اسلامی، دستاوردهای منطق دوره اسلامی در قرن ۷ ق/ ۱۳م، سیر تطورات پنجمین دوره منطق دوره اسلامی می‌پردازد.

قرن ۷ ق/ ۱۳م، از نظر کمی، می‌تواند به عنوان عصر طلایی منطق دوره اسلامی به حساب آید. در این دوره، فعالیت بی‌مانندی در منطق پدید آمد و در طی آن منطق‌دانان زیادی به روی کار آمدند و کتاب‌های منطقی فراوانی نگاشته شدند. تنها دلیل این امر وفاق منطق با اسلام بود. اگر چه پیوند منطق و طب باعث نفوذ آن در اسلام شد، تا جایی که هر کجا نامی از مکتب بغداد در میان است، حتی در اسپانیای دور دست، این پیوند نیز در کار است، اما پیوند جدید آن با کلام و فقه و دیگر علوم ضامن بقای آن شد. تا قبل از قرن ۷ ق/ ۱۳م، کمتر پیش می‌آمد که منطق دانی

عمده‌ترین بخش از
فلسفه ما که نماینده آن
فلسفه صدر است،
به خوبی در حد
بین‌المللی و برای
شرق‌شناسان
شناخته شده نیست.
فلسفه صدر را که
هرگز برای یک فرد
از اهالی مشرق‌زمین
قابل چشم‌پوشی نیست، در
مطالعات شرق‌شناسان از
قلم افتاده است.
آیا نباید میراث فلسفی
خود را خودمان بشناسیم.
به هر حال به زعم رشر
تنها منطق دوره اسلامی
است که همچنان
حوزه‌ای ناشناخته را
به خود اختصاص
داده است.



یافت شود که پزشک نباشد، اما پس از قرن مذکور این امر دیگر برجسته نمی‌نماید.

قرن ۶ ق/ ۱۲م در منطق دوره اسلامی به اسپانیا و قرن ۷ ق/ ۱۳م به ایران اختصاص دارد. در قرن ۷ ق/ ۱۳م تنها دو منطق‌دان به اسپانیا تعلق دارند که عبارت‌اند از ابن‌طلوس و ابن‌سبعین. در ابتدای این قرن، سنت منطقی آندلس که مشی فارابی و شروح ابن‌رشد را حفظ کرده بود، از رونق افتاد. غارت بغداد توسط مغولان در سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸م، تأثیرات کمی بر منطق که اکنون مدت‌ها بود که در مرکز خود یعنی بغداد دچار رکود شده بود، داشت. علت زوال مطالعات منطقی در آندلس عدم وفاق منطق با علوم اسلامی بود.

تقسیم بندی مکاتب به شرق و غرب در اثر جدل طبی-فلسفی میان ابن‌بطلان و ابن‌رضوان در قرن ۵ ق/ ۱۱م پدید آمد. ابن‌بطلان مقلد مکتب بغداد بود و ابن‌رضوان پیرو ابن‌سینا و حامی مکتب شرق. این تقسیم‌بندی در قرن ۷ ق/ ۱۳م بسیار جان گرفت. نزاع این دو مکتب در این قرن میان پیروان فخرالدین رازی که با نگرش مکتب غرب تحت نظر ابن‌ملکا تعلیم دیده بود و کمال‌الدین بن یونس و شاگرد برجسته‌اش نصیرالدین طوسی ادامه یافت. در پی تلاش تستی و شاگردش تحتانی برای داوری و فیصله دادن نزاع میان مکاتب شرق و غرب، منطق‌دانان دوره بعدی آزادی یافتند تا از روش و کتب هر دو مکتب در آموزش بهره گیرند.

نمایندگان اصلی مکتب غرب در قرن ۷ ق/ ۱۳م یعنی فخر الدین رازی و پیروان او مانند خونجی و ارموی انتقاداتی مفصل بر مواضع عدول ابن‌سینا از ارسطو دارند. نمایندگان اصلی مکتب شرق در قرن ۷ ق/ ۱۳م عبارت‌اند از کمال‌الدین بن یونس و شاگردانش ابهری و نصیرالدین طوسی و شاگردان نصیر الدین طوسی به خصوص قزوینی کاتبی. اینان رساله‌های بحث برانگیزی در ستیز با مکتب غرب نگاشتند.

در اواخر قرن ۵ ق/ ۱۱م و سراسر قرن ۶ ق/ ۱۲م گامی بلند در جهت مخالف مبانی منطق یونان برداشته شد و نهایتاً در دوره پنجم پس از آشتی منطق و اسلام، ضروری بود که منطق از رهگذر کتبی شناخته شود که مقبول جامعه اسلامی بود. در نتیجه، روند مطالعات منطقی بر پایه متون مستقل که از قرن ۶ ق/ ۱۲م آغاز شده بود در قرن ۷ ق/ ۱۳م کامل شد.

در جریان مباحث و اشتغال به نگاشتن کتب درسی از سوی هر دو مکتب شرق و غرب، رساله‌های منطقی ارسطو کاملاً به فراموشی سپرده شد. در واقع، این ابن‌سینا بود که عقایدش جریان یافته و شایع شده بود. کتاب‌های مرجع نگاشته شده توسط این دو مکتب مبنایی برای همه مطالعات بعدی در اسلام شد و کاملاً جایگزین آثار ارسطو گردید. احتمالاً آخرین دانشمندی که در این دوره منطق را از رساله‌های ارسطو آموخت، عبد اللطیف بود. دیگر به کتاب‌هایی چون کتاب اشارات ابن‌سینا و یا کتاب‌هایی از ارموی، ابهری، قزنوی و سمرقندی ارجاع داده شده، بر آنها شرح و شرح الشرح‌های بعدی نگاشته می‌شد. اما تنها اندکی از مطالب نگاشته شده این دوره، در منطق به عنوان یک علم تأثیر گذاشت. زیرا قسمت عمده آنها برای آموزش منطق بود. اکنون دیگر دوره منطق‌دانان خلاق سپری شده، نوبت به آموزگاران منطق رسیده بود.

ترک کردن نوشته‌های ارسطو ممکن است امری لازم برای بقای منطق یونان در اسلام بوده باشد. زیرا یک نظام اگر خواستار مطالعه آثار یک فیلسوف بیگانه باشد، احتمالاً پایدار نخواهد ماند. از این رو دعوت ابن‌سینا به مطالعه منطق از رساله‌های مستقل به جای منطق ارسطویی، در شرق اسلام با استقبال روبرو شد. در حالی که در همین دوره تمامی رویکرد منطقی در اسپانیا بر اساس مکتب غرب بود.

منطق‌دانان عربی این دوره عبارتند از: سیف‌الدین آمدی، کمال‌الدین بن یونس، ابن‌طلوس، عبد اللطیف، قفطی، کاشی، نخجوانی، ابن‌عسال، خونجی، ارموی، ابهری، نصیر الدین طوسی، ابن‌واصل حموی، ابن‌نفیس، ابن‌لبودی، ابن‌سبعین، ابن‌داود، قزوینی کاتبی، ابن‌کموئه، بطرس بن راهب، ابن‌عبری^۱، قطب‌الدین شیرازی، ابن‌نحاس، شمس‌الدین سمرقندی، شهرزوری، رکن‌الدین استرآبادی، حلّی، قونوی، ابن‌تیمیه.

منطق‌دانان مکتب غرب و حامیان مشی فارابی عبارتند از: ابن‌ملکا، ابن‌عسال، فخر الدین رازی، عبد اللطیف، سهروردی، کاشی، خونجی، ابن‌نفیس، ارموی، ابن‌واصل حموی، ابن‌کموئه و منطق‌دانان مکتب شرق و طرفداران سنت ابن‌سینا عبارتند از: کمال‌الدین بن یونس، عبد اللطیف، ابهری، نصیر الدین طوسی، نخجوانی، قزوینی کاتبی، ابن‌لبودی، حلّی، قطب‌الدین شیرازی، شمس‌الدین سمرقندی، قونوی.

دستاوردهای اصلی این دوره، به طور خلاصه، عبارتند از: آخرین رساله‌های مکتب اسپانیایی از ابن‌طلوس و ابن‌سبعین، شروح و رساله‌های عبد اللطیف، رساله‌های مکتب غرب به خصوص رساله‌های کاشی، خونجی و ارموی،



ملاصدرا

رساله‌های مکتب شرق به خصوص رساله‌های کمال‌الدین بن یونس، نصیرالدین طوسی و شاگردانش. پس از ابن‌سینا، منطق‌دانان متأخر اصطلاحات منطق را عوض کردند. آنان به کلیات (ایساغوجی) مبحث حدود و رسوم مأخوذ از تحلیلات ثانی را نیز افزودند، مقولات را حذف کردند و همچنین به عبارت مبحث عکس یا قضایا را افزودند. به قیاس تنها به نحو صوری پرداخته، مباحث مادی آن یعنی برهان، جدل، خطابه، شعر و سفسطه را حذف نمودند.

عنوان فصل ششم «دوره آشتی و عصر معلمان» است. مقصود از دوره آشتی قرون ۷ق/۱۳م تا ۸ق/۱۴م و مقصود از عصر معلمان، قرن ۸ق/۱۴م تا نیمه قرن ۹ق/۱۵م است. در این فصل مباحثی چون عصر تحجر، سلسله استاد و شاگردی منطق‌دانان عربی متأخر و سیر تطورات آخرین دوره منطق دوره اسلامی، با عناوینی مستقل، مورد بحث قرار می‌گیرد. این فصل با نتیجه‌گیری در انتهای آن به پایان می‌رسد.

منطق‌دانان عربی قرن ۷ق/۱۳م عبارتند از: تستری، جوزجانی، کاتی، تحتانی، جوزیه، محمدبن احمد تلمسانی، تفتازانی، ابن‌خلدون، ابن‌مبارک شاه، خضری، هروی، علی‌بن محمد جوزجانی، قاضی زاده، ابن‌شحنه، حاجی پاشا آبدینی، فناری، محمد حسینی، محمد بن مرزوق عجمی تلمسانی، نورالدین جوزجانی.

منطق‌دانان عربی قرن ۸ق/۱۴م عبارتند از: شمس‌الدین حسینی، کافجی، رکابی، عجمی، شافعی بقاعی، نیسابوری، داود شروانی، حنفی، ملا خسرو طرسوسی، بتلیسی، علاءالدین طوسی، انصاری، سنوسی، صدرالدین شیرازی، دوانی، ابیوردی، فارسی، تبریزی، شیروانی رومی، تالشی، میبودی، ملا لطفی، عبد‌الغفور لاری، حفید تفتازانی، محمود شیرازی، بردعی، ابن‌کمال پاشا، غیاث‌الدین شیرازی، کیلانی، میرزاجان شیرازی، عبد‌الرحمن آمدی، عصام‌الدین اسفرائلی، قره‌باغی، قره‌داود، ابو فتح حسینی، جربی، سلطان شاه، بخاری، عبد‌الحی حسینی، اردبیلی، صفوی، اصفهانی، اندجانی، ابن‌خضر، سروری، مصلح‌الدین لاری، اخضری.

سیطره نصیرالدین طوسی باعث پیوندی میان منطق و نجوم شد. نحو از دیگر رشته‌هایی است که منطق قرون ۷ تا ۹ با آن در ارتباطی تنگاتنگ است. این ارتباط تنگاتنگ با نحو، جزئی دیگر از سلسله‌ای است که منطق را به مطالعات دینی مرتبط می‌سازد. در زمان تفتازانی و علی‌بن محمد جرجانی ارتباط منطق با علوم اسلامی بیش از پیش تقویت شد و آخرین اتصال آن با علوم بیگانه نیز منقطع گردید تا جایی که منازعات کلامی انعکاساتی منطقی در پی داشت. نقش اصلی در پیوند منطق و کلام در این دوره را عبدالله بن عمر بیضاوی ایفا نمود. وی در نوشته‌هایش تحت تأثیر فخر رازی و ارموی بود. بر نوشته‌های او شروع فراوانی از منطق‌دانان متکلم قرون ۹ و ۱۰ مخصوصاً دوانی که شیعه-ای دوازده امامی و متأثر از سهروردی بود، نگاشته شد. اعتراضات صدرالدین شیرازی و فرزندش غیاث‌الدین شیرازی بر کتب او به خصوص کتب منطقی وی تا حد زیادی از دیدگاه‌های کلامی ایشان سرچشمه می‌گرفت.

انبوه حواشی و تفاسیر بر شرح‌های این دانشمندان بر کتابهای منطقی قرن ۷ ق از شاخصه‌های دوره پایانی تکامل منطق در اسلام است. برای نمونه، بر کتاب مطالع الانوار ارموی سه شرح، سه شرح الشرح و شش حاشیه نگاشته شد و بر کتاب رساله شمسیه قزوینی کاتبی نیز پنج شرح، سه شرح الشرح و هفت حاشیه نوشته شد. تا قرن ۹ ق تفکیک مطالعات منطقی به مطالعاتی کتاب محور و بر اساس شروع کامل شد و در نتیجه چیزی از منطق به عنوان یک رشته تحقیقی، در اسلام باقی نماند و نسل‌های بعد به آن تنها به عنوان شیئی باستانی می‌نگریستند و برخی قسمت‌های آن را ابزاری مرغوب در خدمت طالبان دین و نحویان می‌پنداشتند. علت محبوبیت کتاب‌های مختصر و شروع و شرح الشرح‌ها در آخرین دوره، روش تدریس کتب منطقی در این دوره بود. در این روش دانشجو به حفظ کتابی کم حجم می‌پرداخت و استاد در مدت زمانی طولانی‌تر آن را شرح می‌نمود. دستاوردهای اصلی دوره آخر منطق دوره اسلامی، به نحو خلاصه، عبارتند از: تلفیق و ادغام سنت‌های شرقی و غربی منطق دوره اسلامی، توسط تستری و تحتانی و تحت تحریک قطب‌الدین شیرازی، با در دسترس قرار دادن



فارابی

دست‌نوشته‌های اصلی هر دو مکتب برای مطالعات منطقی سنت اخیر، تهیه شروح معیار بر دست‌نوشته‌های معیار قرن ۷ ق که مبنای برای مطالعات در دوره‌های بعد قرار می‌گرفت، ادامه سنت منطقی تعریف شده پیشین. شروح معیار مذکور به نحو خاص توسط تحتانی و شاگردش ابن‌مبارک شاه و شاگرد ابن‌مبارک شاه یعنی علی بن محمد جورجانی تهیه شد.

برخی سخنان رشر قابل تأمل است، از جمله این سخن او که منطق یونان توانست، علی‌رغم همه مخالفت‌های دینی، راه خود را در میان مسلمانان باز کند و این نشانه نشاط عقلی آن است. تأثیری که علوم اسلامی از جمله کلام، فقه، نحو و خطابه بر منطق، پس از به هم پیوستگی با آن، گذاردند، بسیار ناخوشایند است. این امر تراژدی‌ای یونانی را رقم می‌زند و آن ناکارآمد شدن منطق پس از نفوذ به اسلام است. منطق در این جریان به دست معلمانی افتاد که بیشتر نگران نص متون بودند تا افکار منطقی در آنها و کارآمدی این افکار. در نتیجه رشد منطق به عنوان رشته‌ای زنده و بانشاط به طور کامل متوقف شد.

به عنوان منطقدان
تنها فارابی و ابن‌رشد
قابل مقایسه با
ابن‌سینا هستند.
اما این دو نفر
آن‌قدر در نوشته‌های
منطقی خود پیرو
ارسطو هستند، که
شکی را در این مورد
باقی نگذاشته‌اند.

بر اساس گفته‌های رشر منطق به واسطه پیوند با طب و این که جزئی جدایی‌ناپذیر از آن بود، وارد اسلام شد و در اثر پیوند با اسلام به بقای خود ادامه داد. از طرفی منطق در ابتدای ورود به اسلام علمی ابزاری بود و بعدها به عنوان رشته‌ای علمی مورد مطالعه قرار گرفت. چگونه این علم ابزاری دارای نشاط با مستقل شدن در مطالعه، نشاط خود را از دست داده و تراژدی‌ای یونانی را رقم زده است؟ اگر علت آن پیوندش با اسلام است شایسته‌تر بود در همان ابتدای کار که جزئی جدایی‌ناپذیر از طب بود و دانشی صرفاً ابزاری محسوب می‌شد نیز مبتلا به رکود باشد. از طرفی اگر او بخواهد رکود منطق را به دید منفی مسلمانان در باب آن نسبت دهد، باید گفت قول امثال ابن‌تیمیه در باب منطق که می‌گوید هوشمند بدان حاجت ندارد و نادان از آن فایده‌ای نمی‌برد و رشر به آن استناد می‌جوید، به آنچه امثال بیکن و دکارت در باب منطق یونانی و بی‌حاصلی آن گفته‌اند، شباهت دارد.^۴

علاوه بر آن با استناد به سخنان خود او و در جریان تحقیقات وی مشخص شد که مکتب بغداد که نماینده تمام عیار منطق یونان بود، پس از ورود به اسپانیا و به دلیل عدم وفاق آن با اسلام به کلی منزوی شد. اگر این سخن را از وی بپذیریم، جای این پرسش است که نشاط منطق یونان در اسپانیا چرا باعث توفیق آن نشد و نتوانست ضامن بقای آن باشد؟ واقعیت این است که مسلمانان بواسطه تعالیم اسلامی دال بر کسب دانش، منطق را نیز مانند دیگر علوم، یونانی یا غیر یونانی، با دیدی انتقادی و نه تقلیدی صرف پذیرفتند و از آن جا که در برخی علوم حقایقی قابل استفاده نهفته بود و اسلام نیز مؤکداً نظر بر ما قال را سفارش نموده بود و نه من قال، این علوم مورد تأیید اسلام و مسلمانان قرار گرفت.

در بخش دوم کتاب که «فهرستی از منطق‌دانان عربی» نام دارد، اسامی تمامی آنانی که در اثنای مباحث بخش نخست، تحت عنوان منطق‌دانان عربی هر دوره، ذکر شده بود، مجدداً لیست شده است. هر اسم با شماره‌ای در این فهرست قرار گرفته است که قبلاً در مبحث مربوط به خود آمده بود. مجموعاً ۱۶۶ منطق‌دان در این فهرست قرار دارد که ابتدا زندگی‌نامه‌ای از هر یک و سپس آثار منطقی او و سرانجام جایگاه او در سیر منطق دوره اسلامی ذکر می‌گردد. این بخش از کتاب در نوع خود کاری بی‌نظیر است.

کتاب با نمایه‌ای به پایان می‌رسد که اسامی نویسندگان و یا مکاتب سده‌های میانه و متقدم را به فهرست می‌کشد. ترتیب اسامی در این نمایه بر اساس حروف الفبا است و در آن نامی از ارسطو برده نشده است، زیرا اسم او در سراسر کتاب و تقریباً در هر صفحه برده شده است.

پی‌نوشت‌ها

1. *The Development of Arabic Logic*, University of Pittsburgh Press, 1964.

2. Theodore.

3. Timotheus.

۴. ص: ۴۲.

۵. صص: ۲۶-۲۵ و ۱۹.

۶. ص: ۵۰.

۷. ص: ۶۰.

8. Bar Hebraeus.

۹. زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران: امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۸۲، ص: ۱۱۳ (به نقل از سیر حکمت در اروپا).